

سیاه گالش

نگهبان ستوران، پرستار دلسوز گاوان دارنده «گاوسرا»^۱ها و
به پادافره^۲ رساننده شکارچیان

زرتشت پرسید:
ای آفریدگار جهان هستی،
به من بازگویی
خوشترین جای زمین کجاست؟
اهورا مزدا پاسخ داد:
ای اسپنتمان زرتشت
جائی که ستوران گوناگون
بیشتر پرورش بیابند و بزایند و ببالند.

«گات ها»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سرزمین مُدام بهار فلاتِ ایران، همیشه ایام - رامشگاه غزالان و گوسپندان زرپا و گاوان و اسبان قشقا بیشانی بوده و فلات نشینان پرعاطفه ایران زمین، همواره - به زیباترین نام و نشان - این چهار پایان سودمند را نامگذاری می کردند و شبانان آنگاه که در چمن زارها - گله ها را یله می ساختند، نای هفت بند بر لبان آشنا می کردند و چنان در نی لبک می دمیدند که حتی غزالان رمنده کوهستان ها و پازن ها و بزکوهی ها نیز رامش می یافتند و آرام می گشتند و درحالی که آرواره هایشان به جویدن و نشخوار کردن علف می جنبید، چشمان حُمار می ساختند. زانو بر زمین می زدند و گوش به آهنگ سوزناک شبانان می دادند. گاوان از نالش می افتادند و گوساله ها دیگر شیطنت نمی کردند.

آندم که شبان برای تازه کردن نفس دمی می ایستاد و نی از فریاد بازمی ماند، تو گوئی این ستوران پای در گریز - ملتسمانه به شبان می نگرستند و از او درمی خواستند تا باردیگر فریاد غماهنگ خویش را بر کوهستان جاززند. دریا که برخی از خیره سران کمان برمی گرفتند و چشمان شهلای آهوان کوهستانها را به تیر دلدوز بی فروغ می کردند. در نخجیرگاه ها - غزالان را به تک و پو می کشاندند و جانشان را می ستانند. یادمان باشد که در آن ایام - هر جاننداری نظر کرده دادار گیهان بود و مزدا اهورا بر هر صاحب جان و بی جانی، هر گل بوته ای و هر گذرگاه آبی - فرشته ای و مُوکلای و امشاسپندی و پرستاری گماشته بود. اما ای دریغ که اهریمن نابکار، تخم بد رفتاری در دل مردمان کاشت و تیرهای زهر آگین از چله کمان کمان داران کشید و برسینه گاوان و کُزه اسبان ابلق نشانند و هزار افسوس غزالان را از آبشخورهای قریه ها رماند و تاب و توان از «گوشورون»^۳ برگرفت و امان ایزد حامی حیوانات را برید. دیوان و ستمکاران بر گاوان ستم بسیار روا داشتند و به حریم مُوکل نگهبان ستوران یورش بردند.

«گوشورون» - روان نخستین ستوران - فریاد برداشت و از اهورای بزرگ درخواست که این گجستگان^۴ و گماشتگان اهریمن را به پادافره برساند.

هرمزد گفت که:

بیماری، گوشورون!

از دم سرد آن اهریمن

بیمار گشته ای

و کین دیوان را بر خود همواره کرده ای.

اما «گوشورون» از گله و شکایت دهن بر نیست و خروش برداشت که:

ای مزدا!

توئی آفریننده

توئی رامش دهنده

هیئات که دست پرورده های تو

اسیر مکر دیوان شوند.

ای مزدا

مردم با گاو بد رفتاری می کنند.

و روان او را از کالبد جدا می سازند.

بگو بدانم ای مزدا

این گاو را به چه منظور آفریده ای؟

عُرشِ گاوان غریب در کوهستانها

دل صخره ها را نیز بی تاب نموده است.

آیا هزیره است که تنهایشان بگذارم

و ریختن خونشان را بر سنگلاخ ها

بنگرم؟

دست بر روی دست بگذارم
و ستانده شدن روانشان را نظاره کنم؟
یا هژیراست که مجالی بیابم و بر شاخ های تیز و افراشته شان
نظر قربانی و «چشم تراک»^۶ بر بندم
و از چشم حسودان دور باشان دهم
تا سق سیاه چشم شوران - بر سینه های پر شیر ماده گاو
اثر نبخشد

و ورز اوها از ستم کمانداران سنگین دل برهند.
اگر چنین نکنم، پس مرا چه سهم و بهره از نگهبانی ستوران
بر جای می ماند؟
ای مزدا!

اینک مرا از پرستاری ستوران
معذور بدار - دلم بسیار شکسته است.
یا خود دست از آفرینش چهار پایان برگیر
تا مباد که دست پلشت اهریمنان بر ستوران برسد.
ای مزدا توئی دانا - توئی آفریننده
و تو خود نیک دانی

سپس هرمزد - فروهر زرتشت را بدو بنمود که:

«بدم به گیتی کسی را که پرهیز بگوید». «گوشورون» خرسند شد و پذیرفت که: «دام را پیروم»
یعنی که درباره آفرینش درباره چهار پا و پروراندن آنها در جهان، همدستان شد.
باتوجه به آنچه که از باب مقدمه گفته شد و به قول «بندهش»، نخستین آفریده اهورامزدا، ورز او
(= گاوان) بوده و دیدیم که چه سان اهریمن، دیو آزر و نیج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند این ورز او
گماشت، «ورز او» از آسیب دیو، لاغر و ناتوان گردید. تا آنکه جان سپرد. هنگامی که وزرا و چشمان
فرو بست، روان آن (= گوشورون) از کالبدش به درآمد و در مقابل آن ایستاد و چنان خروشید که گوئی هزار
مرد باهم فریاد برآورده باشند. هرمزد او را به آرامش خواند و وعده حضور زرتشت را در کیهان خاکی بدو داد.
آنگاه «گوشورون» خوشنود گشت و پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات را فراهم نماید.

اگر فلات نشینان ظریف اندیش ایران باستان، «گوشورون» را شایسته پرستاری ستورانی
می دانستند و اسطوره نگهبانی او در حق چهار پایان را باز می گفتند - در پرده خیال جنگل نشینان و اهل
کوهستان در کوهپایه ها و نواحی مرتفع گیلان و مازندران - امروزه نیز «گالش» ها و شبانان از افسانه «سیاه
گالش» سخن می گویند و گزافه ها و اغراق ها در حق این موجود پنداری بازگومی کنند. تو گوئی «سیاه
گالش»، برکت دهنده به شیر حیوانات، مُبشر بازار روزها (سه شنبه بازار، جمعه بازار و...)، رهنمای گاوان
گمگشته گاوسراها، همان «گوشورون» پرورش دهنده گوسپندان زریا، نگهدارنده تخمه چهار پایان،



(طرح شماره ۱) سیاه گالش - رهنمای ستوران گمگشته گاو سراها.

رام کننده گاووان گریز پای ایران باستان است که اینک به سیمائی دیگر و به هیبت و شمایی نوتر - پرستاری ستوران را به عهده گرفته است.

گالش ها گروهی از شبانان ماهر و صاحب تجربه هستند که به شیوه ییلاق و قشلاق در دامنه های جنگلی سلسله کوههای البرز از گیلان غربی تا مشرق گرگان - با گاوداری به شیوه سنتی امرارمعاش می کنند. کار عمده آنها دامپروری است و به هنگام بهار و تابستان در «سره» (=سرا)ها به نگهداری گاو و گاهی گوسفند اشتغال دارند. گالش ها - همچنین ناحیه شرقی طالش که اقوام طالشی را در حدود فومن و رضوانشهر و هشت پر درخود جای داده است با مردمانی که همچون گالش ها به اقتضای تغییر فصول و در

ارتباط با حرفه دامپروری در کوچ و بیلاق و قشلاق هستند، باور دارند که تمام گاوان - برای خود صاحب و نگهبان اصلی دارند که نامش «سیاه گالش» است. سیاه گالش همیشه و در سراسر مراتع جنگلی و کوهستانی، مراقب گاوهاست. اگر گاوی سر به نافرمانی بگذارد و حرکتی از خود نشان دهد که موجب آزار مردم و رنجش گاوهای دیگر گردد - چموشی نماید و به شیطنت از رام گشتن سر باززند - سیاه گالش آن گاو را به پادافره می رساند. بر بالای سر بلندش می کند و از ناحیه سر بر زمین می کوبد. آنچنانکه شاخ های گاو در زمین فرو رفته و پاهایش در هوا بماند و هلاک شود. همچنین اگر شبانی آنچنان در نگهداری گاوان





(طرح شماره ۲ و ۳) سیاه گالش گاونا فرمان را به یادافره می‌رساند.

شایستگی و درشت کرداری نشان دهد که خشنودی سیاه گالش را فراهم نماید، سیاه گالش ریسمان کوچکی به آن شخص هدیه می‌دهد و داشتن آن ریسمان کوچک، موجب ازدیاد و فزونی برکت کار و پیشه آن شخص می‌گردد. به زعم مردمان گیل و دیلم و جنگل نشینان گیلان و مازندران - سیاه گالش نام چوپان جنگلی است که نیمه وحشی است. با سایر مردم آمیزش ندارد. و گله گاو وحشی به دنبال دارد. محل اختفای او در جنگل - معروف است که پناهگاه جانوران است. در قلمرو او نباید به حیوانی آزار برسانند و یا شکار کنند. کسی که جرأت این گستاخی را داشته باشد، سیاه گالش او را به کیفر می‌رساند. خوف و وحشت در جانش می‌ریزد. به مالخولیا گرفتارش می‌سازد. چه بسیار دیده شده است شکارچیان بی اعتقادی که به دنبال جانوران، شبانگاه به محوطه خیالی سیاه گالش رفته‌اند و به هنگام سپیده دم مرده این صیادان را پیدا کرده‌اند درحالی که از وحشت چشمانشان از حدقه بیرون گشته است. و یا آن کسان که جانوران را آسیبی می‌رسانند - بدبختی دامنگیرشان شده و زندگیشان به تباهی کشیده شده است. درضمن معروف است که

روز «جمعه بازار» - سیاه گالش به هیئت پیرمردی در این بازار حضور می یابد و کره یا ماست می فروشد. هرکس از او کوزه ای ماست یا قالبی کره بگیرد - این محصولات هرگز در خانه او تمام نمی شود. ولی به محض اینکه شخص خریدار - اسرار خود را به کسی بازگوید و دیدار خود با سیاه گالش را توصیف نماید، بیدرنگ دپّه روغن یا کوزه ماست او خشک می شود. هر چند سیمای او با شبانان دیگر چندان تشخیص داده نمی شود. گاهی پیرمردی متین و آرام با لباس پشمی گالشی و زمانی چوپانی شوخ و شنگ است و صورت سیه چرده ای دارد ولی برخی ها اقبال دیدار او را از علانمی که در اختیار دارند، پیدا می کنند. به نظر

(طرح شماره ۴) سیاه گالش برای دمیدن گرما بر گاو و غزالان جنگل، آتش افروخته است.



جنگل نشینان - سیاه گالش ممکن است به شکل حیوانی درآید. به هیئت گاودرشت چشم تیزسُم بلند شاخ یا ورز او پرهیبت میانسالی جلوه نماید. به هر حال او دشمن شکارچی هاست. هرگاه حیوانی به ویژه گاو جنگلی و گوزن در معرض حمله شکارچیان قرار گیرد، سیاه گالش به آن شخص ظاهر می شود و امانش را می بُرد.

گالش ها به هنگام «گاب دوخان»^۷ آنگاه که پژواک فریاد آنها در کوهستان می پیچد و صدای خود را نارسا می یابند و داد و هوارشان به گوش گاوهای ابلق ره گم کرده نمی رسد، از سیاه گالش مدد می جویند و چشم بر دوردستها می دوزند. تو گوئی سیاه گالش به هیئت شبانی دلسوز درستیغ کوهها ایستاده و بر چوبدستی اش تکیه داده و گاوان سیاه چشم کوه نشینان را به گاو سراها هدایت می نماید. حتی برخی از گاو سرانشین ها - شب هنگام در گوشه ای از جنگل شعله های آتش را به چشم خویش دیده اند و چنین پنداشته اند که سیاه گالش برای دمیدن گرما در بدن گاوها، آتش می افروزد. اما هر چند به آتش نزدیک گشته اند، شعله های آتش بدرون جنگل پس نشسته است و در پرده پندار گالش ها، سیاه گالش مهر بان فقط سایه ای از خویشتن برجای نهاده و صدا در صدای رمه های خفته در جنگل انداخته و روان گاوان گم گشته را از آزر دگی باز داشته و به سوی آغل ها کشانده است.

«سیابهار»^۸ که «گورانه»^۹ ورز اوها همراه با نامش ماده گاوها - از نیافتن علف - در دل اهل کوهستان و جنگل نشینان خوفی می آفریند و شبانان - شتابان از «سره» ها بیرون می دوند و به هایهوی «سرگالش»^{۱۰}، رده پای ورز اوها را می گیرند، وقتی نشانی از چهار پایان رمنده نمی یابند و نعره گاوهای خسته دیگر به گوش نمی رسد، چو پانان سر نکان می دهند که آری گاوان به «گاو گوروشی»^{۱۱} سیاه گالش گوش سپرده اند. آنگاه شبانان همنا می شوند و از سیاه گالش مهر بان - به آرامی - و گاهی توأم با ترس و وحشت و با چشمان گشاده از خوف، در می خواهند که گاوان گریز پای آنان را به «سرا» ها برگرداند:

سیاه گالش مهر بان ما

تو که دارنده گاو سراهای خیال انگیز هستی انانی و مطالعات فریبی

تو که بر گاوان رحمت می آوری

و حتی در «مرداله ما»^{۱۲}

«روجوم»^{۱۳} از گاوان ما دریغ نمی داری

تو که بر «کولوم»^{۱۴} ما گرمی می بخشی

مباد که از ما روی بر گیری.

سیاه گالش پرهیبت ما

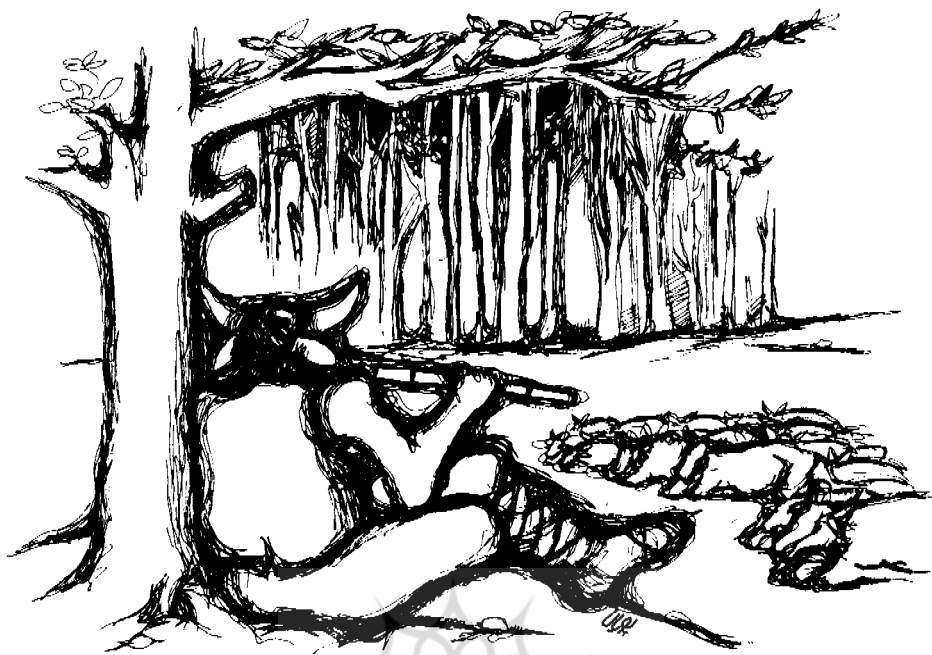
بر ما مباد که ترا بیازاریم

و روانت را به نا آرامی بکشانیم

تو که حتی بر «گاونر سرگردان»^{۱۵} رحمت می آوری

و خشنودش می سازی

بشود که بر گاو سراهای ما رحمت آوری



(طرح شماره ۵) سیاه گالش برای ستوران جنگل، نی می نوازد.

سیاه گالش پرخروش ما
 مباد که روی از کوزه های ماست ما برگیری
 که آنگاه
 دیگر - سر بندهای رنگین از «جمعه بازار» ها
 نتوانیم خرید
 سیاه گالش مهربان ما
 هر شب
 هزار شب - در انتظار توایم
 برما خشم مگیر و آزارمان مده
 به پادافره گناهان ما
 بره های زرپای سپید پشانی ما را از ما مگیر
 بشود که نیاز ما را برآوری
 و بر رومه و گوسپندان ما بیفزایی
 برما مباد که بر نیرنگ صیادان نخجیرگاه هایباندیشیم
 برما مباد که غزالان کوهستان را به صیدگاه بیاوریم

ما خود نیک می دانیم که توجان پناه رمه های گمگشته هستی
ما خود نیک آگاهیم که تو - غُرّان و خروشان در پی شکار چیان هستی
برما مباد که غزالان آبشخورها را به خستگی بکشانیم

سیاه گالش پرهیبت ما

بشود که به اندام شبان بلند بالا برما ظاهر شوی
آنگاه طغیان شیر از بادیه هایمان را خواهیم دید
بشود که دهان گرگ را بردوزی^{۱۶}

و تیغه خنجر ما را به تیزی برنشانی؟

سیاه گالش پرهیبت ما

بشود که روی از ما برنگیری.

شکار چیان مناطق دیلمان و طولاش جداً به حیوان گوزن (یا بُز) گونه ای موسوم به سیاه گالش - که
نگهبان و حافظ حیوانات است اعتقاد دارند و از شکار این حیوان خودداری می کنند^{۱۷}. متذکر می شوم که
کلمه «گاو» در اوستا - افزون بر معنی مصطلح که امروز در فارسی از آن اراده می شود - معنی بسیار
گسترده ای داشته و به همه چار پایان مفید اطلاق می گردیده است. گاو در آیین مزدیسنا مُغز است و از ایزد
نگهبان و حامی آن غالباً امداد خواسته و به احترام از آن ایزد حافظ ستوران یاد می شود:

این توانای مزدا آفریده مُقدس را می ستائیم

«گوشورون» همان پرستار دلسوز

که چار پایان خُرد را سلامت نگه می دارد

کسی که چار پایان (ستوران) بزرگ را

سلامت نگه می دارد.

بدین ترتیب با کنجکاوای در قلمرو عملکرد «گوشورون» در زندگی رمه داران ایران باستان و نقش
«سیاه گالش» در حیطة فعالیت های شبانان گیل و دیلم و گالش و طالش - می توان مشابَهتی بین این دو
موجود نظر کرده دریافت که هردو در عین رحمت و مهر بانی، به موقع عاصی و خونفشان و قهار و غُرّان هستند.

۱ - سره (= SAREH) = سرا = جایگاه موقت و خانه ساده گالش ها در کوهستان. «گاوسرا» محل نگهداری رمه در

کوهسار یا جنگل می باشد.

۲ - پادافره = عقوبت.

۳ - گوشورون = گوش اورون (= GEUSH-URVAN) = پرستار و نگهبان جانداران سودمند.

۴ - گجسته (= GOJASTEH) = ملعون.

۵ - هژیر = نیکو، شایسته.

۶ - چشم تراک (= CHESHM-TARĀK) = مُهره آبی رنگی که برای ترکاندن چشم حسود (در نظر عوام) و
دور باش دادن نظر بد بر کلاه یا لباس کود کان می دوزند و یا به صورت گردن بند برگردن گاوان می بندند.

۷ - گاب دونخان (= GĀB-DUXĀNS) = هنگام صدازدن و برگرداندن گاوها به آغل ها.

۸- سیاه‌بهار = بهاری که طراوت صحرا و جنگل به همراه نیاورده و خشکسالی در آستین دارد.

۹- گورانه (= GORĀNEH) = عربده گاو.

۱۰- سرگالش = سرچوپان.

۱۱- گاوگورونشی (= GĀV-GURONĀAY) = نوعی نی لبک، پیچیده شده از پوست درختان.

۱۲- مرداله ما (= MURDĀLE-MĀ) = نیمه دوم آذرماه و نیمه اول دی ماه به تقویم شبانی گالش مرداله‌ما محسوب می‌شود. در این ماه، گالش‌ها گاوهای ماده لاغر را که به تشخیص آنان - در سال آینده کم شیر خواهند بود، سر می‌برند تا بی جهت علف ذخیره زمستانی را نخورند.

۱۳- روجوم (= RUJOM) = علف ذخیره زمستانی.

۱۴- کولوم (= KULOM) = خانه گالش‌ها در کوهستان.

۱۵- گاو نر سرگردان: افسانه‌ای است که در کوه‌های «کوکل مرز» (= KOWKOL-MARZ) در دهستان «عمارلو» - گاو نر سرگردانی است. در اوایل بهار که گاوها را به بیلاق می‌برند، گالش‌ها اغلب (به پندار خود) صدای او را می‌شنوند. معتقدند این گاونسبت به صاحبش نافرمانی کرده و سیاه گالش او را رانده است و روزی او را خشنود و رام نموده در گاو‌سرای خیالیش جای خواهد داد.

۱۶- اگر گاوی، شب در جنگل به ماند و به «سره» برنگردد، صاحب آن گاو، چاقوشی را باز می‌کند و دعائی می‌خواند و به چاقوفوت می‌کند و تیغه چاقورا می‌بندد. معتقدند که بدین نحو دهان گرگ بسته می‌شود و نمی‌تواند آن حیوان را طعمه خویش سازد.

۱۷- سایر کوچ‌نشینان و رعمه‌داران نقاط مختلف ایران نیز، بسیار هنگام از شکار بُرکوهی و آهو و پازن خودداری می‌کنند و حتی برخی از شکارچیان قبایل کوچنده، پس از شکار کوچ کوهی، به چشمان شکار خود خیره نمی‌شوند. باور دارند که در چشم این حیوان (و حیوانات مشابه آن) قوه و نیروئی است که انسان را منقلب و مریض می‌سازد.

کتابنامه:

اکثر مطالب مربوط به فرهنگ عامه و باورهای مربوط به سیاه گالش - بر پژوهش‌های شخصی راقم این سطور (تحقیقات میدانی و بررسی حضوری در میان گالش‌ها و طالش‌ها - توسط اینجانب - در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۹ انجام یافت) مبتنی است.

علاوه بر این، در تحریر مقاله از منابعی چند شُده‌است:

- ابوالقاسمی، سید محمد تقی. سرزمین گیل و دیلم، (ناشر؟ سال نشر؟)

- بهمن بیگی، محمد بهمن. عُرف و عادت در عشایر فارس، (از انتشارات بنگاه آذر، تهران، ۱۳۲۴).

- پاینده، محمود. آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم، (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵).

- پورداود، ابراهیم (به کوشش: فره‌وشی، بهرام). یشت‌ها، (از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶).

- عبدلی، علی. تالشی‌ها کیستند؟، (از انتشارات کتابفروشی دهخدا، بندرانزلی، بهار ۱۳۶۳).

- فرهنگ تاتی و تالشی، (از انتشارات کتابفروشی دهخدا، بندرانزلی، اول آبان ۱۳۶۳).

- ماسه، هانری. معتقدات و آداب ایرانی، (ترجمه: روشن ضمیر، مهدی)، (از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز، جلد اول، سال ۱۳۵۵).

- هدایت، صادق. نیرنگستان، (از انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم (کتاب‌های پرستو)، تیرماه ۱۳۴۴).

* با سپاس از دوست هنرمندم آقای جواد پویان که کریمانه - طرح‌های مقاله را در اختیار راقم این سطور گذاشتند.